

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید





## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و سی و چهارم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۰ گنج حضور، بخش چهارم (۲)

موسیا، بسیار گویی، دور شو  
ورنه با من گنگ باش و کور شو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۷

[این بیت به داستان خضر و موسی اشاره می کند. خضر نماد خداوند و موسی نماد انسان در من ذهنی است. آن گاه که موسی می خواهد با خضر رفیق شود و او را همراهی کند، خضر به او پاسخ می دهد]

ای موسی، تو خیلی حرف می زنی و با ذهنت سؤال می پرسی، برو و از من دور شو! اگر دور نمی شوی و می خواهی قرین و همراه من باشی، پس نسبت به من ذهنی لال باش و کور شو و به سبب سازی هایش توجهی نکن تا «قضا و کن فکان» روی تو کار کند.

نکته: در واقع پیام بیت این است که ای انسان، مدام با سبب‌سازی سؤال نکن. اگر این لحظه زندگی چیزی را در ذهنت نشان می‌دهد دارد به تو پیغام می‌رساند، منقبض نشو و نگو چرا. نگو چون من این را نمی‌پسندم و مرا ارضا نمی‌کند، فایده ندارد. لال شو و ذهنت را با رعایت «انصتوا» خاموش کن. کور شو و عینک همانیدگی‌ها را از چشمت بردار و با نور خدا ببین. در غیر این صورت برو و دنبال ذهنت را بگیر و ببین نتیجه‌اش چه خواهد شد.



ور نرفتی، وز ستیزه نشسته‌ای  
تو به معنی رفته‌ای، بگسسته‌ای

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۸  
–شسته: مخفف نشسته است.

[خضر به موسی می‌گوید] اگر هنوز مرا ترک نکرده و نرفته‌ای، و از روی لجبازی و عناد این‌جا نشسته‌ای، بدان که درحقیقت تو رفته و از من گسسته‌ای، ولی در ذهنت فکر می‌کنی این‌جا هستی و از من دور نشده‌ای.

نکته ۱: خداوند هم به ما می‌گوید اگر با مقاومت و ستیزه هنوز در ذهن نشسته‌ای، تندتند حرف می‌زنی، گله می‌کنی، عبادت می‌کنی و از من کمک می‌خواهی، بدان که بیخودی نشسته‌ای؛ چراکه دراصل و در معنا تو رفته‌ای و از ادارهٔ من خارج شده‌ای.

نکته ۲: اگر انسان از خداوند جدا شود و به‌جای گوش دادن به زندگی و بهره‌مندی از برکات او، با ذهنش فکر و عمل کند، خرابکاری خواهد کرد.

چون کرد بر عالم گذر، سلطان مازاغ البصر  
نقشی بدید آخر که او بر نقش‌ها عاشق نشد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۲۳

آن‌گاه که سلطان «مازاغ البصر»، حضرت رسول، به‌عنوان هشیاری از این عالم گذر کرد، تمام حواسش به عدم نگه داشتن مرکزش بود؛ چراکه او نقش خداوند، اصل خودش را دیده و عاشق آن شده بود. در نتیجه به نقش‌ها و چیزهایی که ذهنش به او نشان می‌داد توجهی نمی‌کرد.

نکته: مولانا در این بیت فرمول زندگی برای تمام انسان‌ها را بیان می‌کند. آن فرمول این است که هنگام گذر از جهان به‌عنوان هشیاری به‌جای توجه به آن‌چه ذهن نشان می‌دهد، باید با مرکز عدم به نقش اصلی خود، خداوند، توجه کرد تا تبدیل به کارگاه خداوند شد.



چشمِ ظاهرِ ضابطِ حلیهٔ بشر  
چشمِ سرِّ حیرانِ مازاغِ البصر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۰۴  
-حلیهٔ بشر: رنگ و رخسار و شکلِ ظاهری انسان

اگرچه چشمِ ظاهرِ انسان رنگ، شکل، زبان، باور و سبک زندگی را می‌بیند و به شکل مادی و زیبایی رخسار او توجه می‌کند، اما چشمِ عدمش چنان حیران‌پیغامی است که از سوی «قضا و کُنْ فَکَانَ» زندگی می‌آید که آن‌چه ذهن نشان می‌دهد هیچ تأثیری روی او نگذاشته و به مرکزش نمی‌آید.

نکته: مولانا در این بیت حالتی از انسان را بیان می‌کند که با این که در این جسم مادی قرار دارد، اصلش در آن جهان است؛ چراکه چشمش نمی‌لغزد و به آن‌چه ذهن نشان می‌دهد توجهی ندارد.



گَه نِیم، کوهِم ز حِلْم و صبر و داد  
کوه را کی درر باید تندباد؟

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۴  
–گَه: مخفّف گاه  
–حِلْم: فضاگشایی

من به عنوان امتداد خداوند مانند گاه نیستم بلکه کوهی از صفات خداوند هم چون حِلْم، فضاگشایی، صبر، انصاف، عدل و گرم خداوند هستم؛ در نتیجه ناملايمات و بادهای تند این جهان روی من تأثیری ندارد، زیرا در برابر تمام اتفاقات فضا را باز می‌کنم و هر لحظه ریشه‌دارتر و عمیق‌تر می‌شوم.

نکته: اتفاق این لحظه از روی عدل خداوند است، اگر به نظر ما ظلم می‌رسد یعنی فضا را در اطراف آن باز نکرده‌ایم.

آن که از بادی رَوَد از جا، خسی ست  
 ز آن که بادِ ناموافق، خود بسی ست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۵

آن کسی که با رویدادهای بیرونی که ذهن نشان می‌دهد از جا کنده شود و به جای فضاگشایی درمقابل بی‌مرادی‌ها و بادهای ناموافق، واکنش نشان دهد و خشمگین گردد، مانند خسی بی‌ارزش است؛ زیرا چنین بادهای ناموافقی در زندگی بسیار وجود دارند و او را مانند گاه به این سو و آن سو می‌برند.

نکته: مسلماً کسی که مرکزش همانیده است بادهای ناموافق بسیاری خواهد دید، به این دلیل که منظور اصلی آمدنش به این جهان را فراموش کرده و زندگی را در جمع‌آوری همانیدگی‌ها می‌بیند.



بادِ خشم و بادِ شهوت، بادِ آز  
برد او را که نبود اهلِ نماز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۶

بادِ خشم و شهوت و آز، کسی را که اهل نماز یا همان فضاگشایی، حضور در این لحظهٔ ابدی و وصل شدن به زندگی نباشد، با خود می‌برد و بر او غلبه می‌کند.

نکته: همانندگی داشتن و توقع از دیگران حتماً بادِ خشم را به همراه خواهد داشت. جذب شدن به چیزهای این جهانی و آوردن آن‌ها به مرکز، همان بادی است که از نیروی شهوت نشأت می‌گیرد. همچنین میل به زیاد کردن چیزها باعث غلبهٔ بادِ حرص و آز می‌شود. اگر این موارد در ما وجود دارد پس حتماً تحت نفوذ این بادهای قرار خواهیم گرفت.

کوهم و هستی من، بنیاد اوست  
ور شوم چون گاه، بادم باد اوست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۷

من مانند کوهی استوارم که هستی و حس وجودم از فضای گشوده‌شده و از خود زندگی می‌آید. اگر هم مثل گاه سبک و بی‌وزن باشم این بدین معناست که خود را در مقابل باد «قضا و کن فکان» قرار داده و بدون مقاومت تحت تأثیر نیروی قضا و باد زندگی حرکت می‌کنم.

نکته: برخی از ما انسان‌ها که در دام من‌ذهنی گرفتاریم، به‌جای حرکت و جنبش از طریق باد «قضا و کن فکان»، آن‌چه را ذهن مهم نشان می‌دهد به مرکزمان آورده و اجازه می‌دهیم باد هیجانات مخرب من‌ذهنی همچون خشم، ترس، انتقام‌جویی، استرس، مقایسه و کینه‌نیروی محرکه‌مان شود و ما را به حرکت دریاورد. در نتیجه کارگاه ایزدی نمی‌شویم و قابلیت صنع را نخواهیم داشت.



جز به باد او نجنبید میل من  
نیست جز عشقِ احدِ سرخیلِ من

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۸  
-سرخیل: سردسته، سرگروه

درحالی که مرکز را عدم قرار داده‌ام، میل و خواسته‌ای جز آن چه زندگی از طریق «قضا و کن فکان» پیش می‌آورد، ندارم و هیچ بادی به جز باد قضا مرا به جنبش وادار نمی‌کند. بنابراین به غیر از عشق خداوند فرمانده و پیشوایی ندارم و اوست که از درون مرا هدایت می‌کند.

[آن چه ذهن نشان می‌دهد مانند ناکامی‌های گذشته و یا آرزوهای آینده هرگز در زندگی من اثری ندارد، بلکه فضا را باز می‌کنم تا زندگی از طریق مرکز عدم مرا هدایت کند.]

خشم، بر شاهان شه و ما را غلام  
خشم را هم بسته‌ام زیر لگام

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۹  
-لگام: دهانه اسب، افسار

نیروی خشم و کینه که شاهان این جهانی را تحت سلطه خود قرار داده و براساس آن عمل می‌کنند، برای ما انسان‌های فضاگشا که به زندگی زنده شده‌ایم مانند غلامی ست که نمی‌تواند ما را تحت نفوذ خود درآورد زیرا افسارش را بسته و کنترلش را به دست گرفته‌ایم.

نکته: با تکرار این ابیات می‌توانیم کاربرد آن‌ها را در زندگی پیدا کنیم، مثلاً وقتی خشمگین شدیم با بررسی خود و تأمل در این ابیات درمی‌یابیم که تحت کنترل الگوی خشم من ذهنی هستیم و باید خود را اصلاح کنیم.



تیغِ حلمم، گردنِ خشمم زده‌ست  
خشمِ حق، بر من چو رحمت آمده‌ست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۰

حلم یا همان فضاگشایی مانند تیغی بُرنده گردن خشمم را بریده‌است و خشم خداوند که به صورت بی‌مرادی در این لحظه بروز می‌کند، برایم همچون رحمت است چراکه سبب می‌شود تا فضا را باز کرده و متوجه عیبی در خود شوم که زندگی سعی دارد آن را به من نشان دهد.

غرقِ نورم، گرچه سقفم شد خراب  
روضه گشتم، گرچه هستم بوتراب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۱  
-بوتراب: ابو تراب، کنیه‌ای است که حضرت رسول (ص) به حضرت علی (ع) عطا فرمود.

من غرق در نور زندگی هستم، هرچند خانه ذهنم ویران شده و سقف همانیدگی‌ها دیگر بالای سرم نیست.

[زیرا فضا را باز کرده‌ام تا نور حضور مستقیم بر من بتابد و دوباره با زندگی به وحدت برسیم.] اگرچه امیر خاک هستم، یعنی جسمم از خاک است و به تمام چیزهای این جهانی و همانیدگی‌ها دسترسی دارم اما جانم از جنس زندگی و مانند باغی باطراوت است.



[مولانا در این بیت به داستان حضرت علی اشاره می کند که بر پهلوانی غالب شد و بر او شمشیر کشید. در همین حین پهلوان آب دهانش را بر صورت ایشان انداخت، اما حضرت علی از کشتن او به یکباره منصرف شدند. مرد پرسید چرا مرا نکشتی؟ ایشان جواب دادند اگر آن موقع تو را می کشتم از روی خشم (و پیروی از الگوی من ذهنی) بود درحالی که من برای حق شمشیر می کشم.]

نکته: با توجه به این تمثیل درمی یابیم که هدف ما در زندگی رسیدن به مقاصد ذهنی نیست. اگر در مسیر با پیروی از من ذهنی دچار لغزش می شویم باید بدانیم که از جنس خدا و حضور نیستیم و من ذهنی داریم، دچار سبب سازی ذهن شده و چشم عدم در ما به سوی همانیدگی ها میل می کند. پس باید تأمل کنیم و به دنبال چاره باشیم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۰ گنج حضور، بخش پنجم

کوه است، نیست گه، که به بادی ز جا رود  
آن گله پشه‌ست که بادیش ره زده‌ست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

انسانی که فضا را باز کرده و چشم عدم را از روی زندگی برنمی‌دارد، مانند کوه استوار است و همچون کاه با هر بادی تغییر جهت نمی‌دهد. آن گروه پشه است که باد می‌تواند جهتشان را تغییر دهد و منحرف سازد.

نکته: باید توجه کنیم که فرداً و جمعاً چگونه عمل می‌کنیم. اگر به صورت فردی روی خود کار کرده و به دیگران نیز کمک کنیم تا از پس چالش‌ها برآیند، می‌توانیم به صورت جمعی نیز مثل کوه استوار باشیم و با هر بادی متلاشی نشویم.



حکم حق گسترد بهر ما بساط  
که بگویند از طریق انبساط

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

خداوند به ما حکم کرد که با فضاگشایی تبدیل به ذره شویم تا ما را منبسط کند و بساط عدم را گسترده کرد تا هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون «قضا و کُنْ فکان» برای ما پیش می‌آورد، از طریق انبساط و فضاگشایی سخن بگوییم نه با انقباض.

نکته: به خاطر داشته باشیم که همیشه باید از طریق انبساط و فضاگشایی با خودمان، دیگران و حتی خداوند برخورد کنیم و هرگز فضا را نبندیم.

قبض دیدی چاره آن قبض کن  
زان که سرها جمله می‌روید ز بن

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲  
—بن: ریشه

اگر دیدی چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت آمده و تو را منقبض ساخته، به سبب‌سازی افتادی و دچار خشم و رنجش و استرس شدی، با فضاگشایی در پی چاره باش و از سبب‌سازی ذهن خارج شو تا دچار درد نشوی. از آن جا که همه شاخ و برگ‌ها حاصل وجود یک ریشه هستند، پس اگر من‌ذهنی نیز در وجودت ریشه بدواند حاصلی جز نابودی و خرابکاری در زندگی‌ات نخواهد داشت.



بسط دیدی، بسط خود را آب ده  
چون برآید میوه، با اصحاب ده

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

اگر فضا را باز کردی و حالت انبساط را تجربه کردی به این کار ادامه بده و دائم در حال انبساط باش، چراکه این حالت حتماً ثمره نیکو خواهد داشت. آن گاه که استمرار در فضاگشایی باعث شد تا به زندگی ارتعاش کنی، این حاصل و میوه فضاگشایی را با دیگران به اشتراک بگذار تا آن‌ها نیز زنده شدن به زندگی و مرکز عدم را تجربه کنند.

بانگ دیوان گله بان اشقیاست  
بانگ سلطان پاسبان اولیاست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۳-  
-اشقیا: بدبختان

دراثر فضا بندی و دیدن بر حسب عینک همانیدگی ها بانگ من های ذهنی به صدا در می آید و مانند چوپانی که گله را به سوی چرا می راند، انسان های بدبختی را که من ذهنی دارند به چریدن از محصولات همانیدگی مانند درد، خشم، رنجش، کینه و حسادت هدایت می کند. و در مقابل بانگ سلطان یا خداوند که در اثر فضا گشایی بلند می شود، مانند پاسبانی است که ندای زندگی را به گوش اولیا و انسان های زنده به حضور می رساند.

نکته: انسان های بدبختی که تحت سلطه من ذهنی هستند، از تأیید و تعریف و تمجید احساس خوشایندی پیدا می کنند.



تا نیامیزد، بدین دو بانگ دور  
قطره‌ای از بحر خوش با بحر شور

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۴

همان طور که آب دریای شیرین و دریای شور با هم ترکیب نمی‌شوند، این دو بانگ هم که یکی از دیو من‌ذهنی‌دارای پندار کمال می‌آید و دیگری از طریق زندگی که با فضاگشایی درون انسان طنین‌انداز می‌شود، با هم نمی‌آمیزند زیرا بسیار متفاوت هستند.

نکته ۱: بحر خوش نماد فضای گشوده‌شده و بحر یکتایی‌ست که برای ما از طرف زندگی پیغام شادی و آب حیات می‌آورد. اما بحر شور نماد من‌ذهنی است که حاصلی جز درد ندارد.

نکته ۲: انسان‌هایی که به حضور رسیده و عاشقند هرگز با من‌های ذهنی هم‌نشین نمی‌شوند زیرا دو هشپاری متفاوت دارند و این دو هشپاری با هم نمی‌آمیزند، در نتیجه این دو گروه بانگی که می‌شنوند نیز با هم تفاوت دارد.

نیزه به دستم داد شه، تا نیزه‌بازی‌ها کنم  
تا کی به دستِ هر خسی من رسمِ چوگانی کنم؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۱

خداوند نیزه هشیاری نظر را به دستم داد تا توجه تیزم را بر روی همانیدگی‌ها و دردهایم بگذارم و با شناسایی آن‌ها را از بین ببرم. تا کی باید با مرکز انباشته از همانیدگی‌ها مانند چوگانی در دست هر انسانِ دارای من‌ذهنی باشم و آن‌ها برای رسیدن به مقاصدشان از من سوء استفاده کنند.



هر که سَرَدت کرد، می‌دان کاو در اوست  
دیو، پنهان گشته اندر زیر پوست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۳۹

بدان دیو یا همان شیطان زیر پوست کسی پنهان شده‌است که باعث سردی تو در مسیر زنده‌شدن به زندگی شود؛ مثلاً بگویند با ابیات مولانا روی خودت کار نکن و من ذهنی را نگه‌دار.

نکته: توجه داشته باشید که خطر سرد شدن شما به وسیله من‌های ذهنی وجود دارد. تا زمانی که مانند کوه توانمند نشده‌اید به کسی نگویند که در حال کار کردن روی خود هستید.

کار تو داری صنما، قدر تو باری صنما  
ما همه پابسته تو، شیرشکاری صنما

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲  
-صنم: بت، دلبر، معشوق. صنما: ای معشوق  
-باری: می بارانی، نازل می کنی  
-پابسته: اسیر، محبوس

خداوندا کار ما در این لحظه فقط به دست تو انجام می پذیرد و ارزش و منزلت را نیز تو عطا می کنی ما فقط باید  
فضا را باز کرده و طبق انگیزه های من ذهنی و همانیدگی ها عمل نکنیم. پای همه ما انسان ها در هر موقعیت و  
اعتباری باشیم به قدرت و دانایی تو بسته شده و راه فراری نداریم، چراکه مانند شیر هرکسی را که تحت سلطه  
عقل من ذهنی باشد شکار خواهی کرد.



خلق را طاق و طُرم عاریتی ست  
امر را طاق و طُرم ماهیتی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۳  
-طاق و طُرم: جلال و شکوه ظاهری

مردم عادی جلال و شکوه و ارزش را از همانیدگی‌ها و جهان بیرون قرض می‌گیرند درحالی‌که «امر» یا همان خداوند که جنس ما نیز از اوست به‌صورت ذاتی دارای جلال و شکوه است.

نکته: کسی که فضا را باز کرده، با توجه به میزانی که به حضور زنده شده است، ارزش و اعتبارش را از زندگی و خداوند به‌صورت درونی دریافت می‌کند.

گفت: مُفتی ضرورت هم تویی  
بی ضرورت گر خوری، مجرم شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰  
-مفتی: فتوادهنده

[صیاد به مرغ گفت:] فتوادهنده حکم ضرورت برای خوردن گندم تو هستی و خودت بهتر می دانی که نیازت به خوردن دانه‌ها حقیقی است و برای تو ضرورت دارد یا نه، اما اگر بدون ضرورت و اضطرار از آن بخوری، گناه کار خواهی بود.

ور ضرورت هست، هم پرهیز به  
ور خوری، باری ضمان آن بده

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱  
-ضمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن

[صیاد خطاب به مرغ ادامه داد:] حتی اگر فکر می‌کنی نیاز تو ضروری است باز هم بهتر است پرهیز و خویشتنداری کنی، چراکه ممکن است ذهنت تو را فریب دهد و این نیاز هم مجازی باشد. آگاه باش که اگر گندم خوردی یعنی اجازه دادی آن چیز ذهنی به مرکزت بیاید و براساس آن فکر و عمل کردی، به دام می‌افتی و باید عواقب آن را بپذیری و تاوانش را بدهی.

نکته: به کمک این ابیات باید خود را مورد ارزیابی قرار دهیم. آیا ما ارزش را از جهان قرض می‌گیریم؟ اگر جواب مثبت است پس تأمل کنیم آیا این کار ضرورت دارد؟ اگر به این روال ادامه دهیم قطعاً باید خسارت بپردازیم.



حیله کرد انسان و، حیله‌اش دام بود  
آن که جان پنداشت، خون‌آشام بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۸

انسان به جای فضاگشایی و عدم کردن مرکز، هر لحظه با آوردن آن چه ذهن مهم نشان می‌دهد به مرکزش حیله کرد و همین حیله کردن، فکر کردن برحسب همانیدگی‌ها و سبب‌سازی ذهن، برای او دام شد، چراکه من‌ذهنی را تشکیل داد و فکر کرد من‌ذهنی جان اوست، اما درواقع دشمن خون‌آشام بود که لحظه‌به‌لحظه با خراب کردن فکر و بدنش به او لطمه زد.

در بیست و دشمن اندر خانه بود  
حیلۀ فرعون، زین افسانه بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۹

انسان با مقاومت کردن در برابر آن چه ذهن نشان می‌دهد، من‌ذهنی ایجاد کرده، در توهم «می‌دانم» گرفتار می‌گردد. بنابراین در خانه را به‌روی مردم می‌بندد و اجازه نمی‌دهد کسی مانند مولانا باورها، افکار و خاصیت‌هایی چون گاهلی ذهن و پندار کمال را در او عوض کند. غافل از این که دشمن یعنی من‌ذهنی درون خانه اوست. درست مانند حیلۀ فرعون که همه درها را بست، درحالی که حضرت موسی در خانه خود او رشد کرد.

نکته: یکی از مهم‌ترین ابزار یا خصوصیات ما به‌عنوان من‌ذهنی این است که در برابر پذیرش اشتباه و زیر بار مسئولیت آن رفتن، از خود مقاومت نشان می‌دهیم؛ یعنی به‌جای فضاگشایی، با بحث و جدل کردن و حتی جنگیدن با دیگران، فضا را می‌بندیم و به هر قیمتی شده می‌خواهیم ثابت کنیم که حق با ماست.

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد  
دیو، بانگت برزند اندر نهاد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۶

اگر تو تصمیم بگیری که با فضاگشایی از ذهن خارج شده و با وحدت مجدد، هشیاران به خداوند زنده شوی، و در این راه تمام کوششت را به کار برده و به آموزه‌های مولانا گوش بدهی، در این صورت من ذهنی که نماینده شیطان است در درونت سروصدا راه می‌اندازد.



که مرو زآن سو، بیندیش ای غوی  
که اسیر رنج و درویشی شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷  
-غوی: گمراه

من ذهنی که نماینده شیطان است از درون ما بانگ می زند که ای گمراه، به آن سو یعنی به سوی فضاگشایی نرو و اندیشه کن، چرا که با از دست دادن همانیدگی ها، اسیر بیچارگی و درویشی خواهی شد.

نکته: کنار گذاشتن همانیدگی ها به این معنی نیست که ما دیگر پول، خانه، همسر و بچه نداشته باشیم، بلکه به این معنی است که صورت فکری آن ها را که این لحظه ذهن نشان می دهد به مرکزمان راه نداده و با آن ها همانیده نشویم.

بینوا گردی، ز یاران و ابری  
خوار گردی و پشیمانی خوری

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۸

دیو از طریق من ذهنی خودت به تو می گوید: اگر راه دین یعنی فضاگشایی و مرکز عدم را ادامه دهی و همانیدگی‌ها را رها کنی، بینوا و تنگدست خواهی شد، از دوستانت جدا می شوی؛ در نتیجه خوار و ذلیل شده و دچار پشیمانی می شوی.

تو ز بیم بانگ آن دیو لعین  
واگریزی در ضلالت از یقین

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۹  
-ضلالت: گمراهی

ای طالب، تو از ترس فریاد آن دیو لعنت شده که به وسیله من ذهنی خودت و من های ذهنی اطراف به گوشت بانگ می زند و به تو القا می کند، از فضای گشوده شده و مرکز عدم می گریزی و دوباره به گمراهی و تاریکی من ذهنی پناه میبری.



آنچه گوید نفس تو کاین جا بد است  
مشنویش چون کار او ضد آمده‌ست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۶

به حرف‌های نفس یا من‌ذهنی‌ات که می‌گوید این فضای گشوده‌شده و مرکز عدم بد است، فضاگشایی نکن و همانیدگی‌ها را نینداز، هیچ توجهی نکن، چراکه کار او غلط بوده و برعکس کار زندگی است.

نکته: من‌ذهنی از طریق ایجاد درد، خودش را زنده نگه می‌دارد. بنابراین اگر ما تصمیم بگیریم که فضا را باز کرده و از کسی نرنجیم، خشمگین نشویم، خودمان و دیگران را ملامت نکنیم، نگران و مضطرب نشویم، حس گناه و خبط نکنیم، حرص و شهوت نداشته باشیم، زیر بار مسئولیت برویم و با عدم نگه داشتن مرکزمان به کارگاه زندگی تبدیل شویم، در این صورت من‌ذهنی که توهمی بیش نیست فروریخته و از بین خواهد رفت.

تو خلافتش کن که از پیغمبران  
این چنین آمد وصیت در جهان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۷

ای انسان هر چه که من ذهنیات می گوید تو عکس گفته‌های او را عمل کن، زیرا که پیغمبران در جهان این گونه وصیت کرده‌اند.

نکته: اگر کسی خواست ما را از فضاگشایی، عدم کردن مرکز و کار روی خودمان منصرف کند و بترساند، ما نباید به او گوش بدهیم.

سرنگون زان شد، که از سر دور ماند  
خویش را سر ساخت و تنها پیش راند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

انسان به این دلیل در کارهایش شکست خورد و موفق نشد که با عدم فضاگشایی از سر زندگی یا خرد کل دور ماند، عقل من ذهنی را عقل خود کرد و بدون کمک خداوند و بزرگان به تنهایی پیش رفت و زندگی اش را اداره کرد، در نتیجه سرنگون شد.



وَأَنْ كِه اَندر وَهْم او تر ك ادب  
بى ادب را سرنگونى داد رُب

-مولوى، مثنوى، دفتر چهارم، بيت ۳۷۰۵

هر كس از طريق سبب سازى ذهن دچار اين توهم شود كه چيزهاى اين جهانى كه ذهن نشان مى دهد، از فضاى گشوده شده و خداوند مهم تر هستند، خرد زندگى را رها كرده و اجسام را به مركزش مى آورد.

چنين انسانى كه در واقع با اين كار ادب را ترك مى كند، توسط خداوند سرنگون مى شود، يعنى هر كارى مى كند با شكست مواجه شده و به نتيجه مطلوب نمى رسد.

نكته: ادب واقعى اين است كه در اين لحظه فضا را باز كرده، عقل من ذهنى را رها كنيم و بر حسب عقل و خرد زندگى فكر و عمل كنيم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید